

مقایسه محاربه با مفاهیم مشابه

علی اکبر فرحزادی^۱

سید کامران فتح‌اللهی^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۹)

چکیده

یکی از حدود الهی، حد محاربه است و آن اجرای یکی از این چهار مجازات می‌باشد: قتل، صلب (سه روز زنده به صلیب بستن)، قطع دست و پا از دو جهت مخالف، و نفی بلد. مستند و مبنای اجرای یکی از چهار مجازات مذکور، آیه ۳۳ سوره مائده می‌باشد. مطابق روایات و آرای فقها، محارب کسی است که به قصد ایجاد رعب و وحشت در مردم، دست به اسلحه ببرد و از این طریق مرتکب افساد در روی زمین گردد. برخی فقها در تعریف و تعیین مصداق محاربه، در اثر تشابه آن با برخی مفاهیم همچون: افساد فی الارض، بغی، راهزنی و سرقت، این عناوین را بر عنوان محاربه حمل نموده و آنها را به یک معنا در نظر گرفته‌اند. گرچه مفاهیم مذکور مصداق مشترکی هم دارند، اما این به منزله وحدت معنا و مفهوم آنها نمی‌باشد. دلیل این مطلب نصوص شرعی و اغلب منابع فقهی معتبر امامیه و اهل سنت است.

کلیدواژه‌ها: محاربه، محارب، افساد فی الارض، بغی، قطع طریق، سرقت.

۱. استادیار دانشگاه علوم قضایی (نویسنده مسئول) / a.farahzadi1391@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی / s.ali_12@yahoo.com

مقدمه

موضوع محاربه از دیرباز در فقه اسلامی مورد بحث و بررسی قرار داشته است و تقریباً تمامی فقهای اسلامی در کتابهای فقهی خود بابتی را به این موضوع اختصاص داده‌اند. در حقوق جزای ایران هم محاربه به عنوان یکی از جرایم حدی، از اهمیت زیادی برخوردار است. با تعمق و تأمل در قوانین کیفری اسلام و فلسفه اجرای مجازاتهای اسلامی، می‌توان دریافت که در وضع و تشریح این‌گونه قوانین، انسان و ارزشهای والای انسانی و به تبع آن استقرار آرامش و امنیت در جامعه، پیش از هر چیز دیگر، مطرح و مد نظر بوده است. از این رو، قوانین کیفری اسلام با نظم و دقت خاصی، تمام روابط انسانی و اعمال و رفتار انسانها را در نظر گرفته است و برای هر یک، قانون و قاعده‌ای مناسب و شایسته دارد.

با توجه به اینکه شباهتهایی بین مفهوم محاربه و پاره‌ای دیگر از جرایم حدی یا تعزیری وجود دارد، لازم است ارتباط محاربه و افساد فی الارض و دیگر مفاهیم مشابه مورد دقت و بررسی قرار گیرد.

مقایسه محاربه با افساد فی الارض

آنچه در قرآن کریم (مائده، ۳۳) آمده، دو عنوان محاربه با خدا و رسول(ص) و افساد فی الارض است. کدامیک از این دو عنوان موضوع مجازاتهای مذکور در آیه شریفه است؟ آیا در اینجا دو موضوع مستقل برای حد محارب وجود دارد، یکی «محاربه» و دیگری «افساد فی الارض». یا اینکه در آیه یک موضوع بیشتر وجود ندارد؟ در صورت دوم آیا این موضوع واحد، محاربه است یا افساد فی الارض و عنوان محاربه یکی از مصادیق آن است؟ یا عبارت است از جمع هردو عنوان مذکور، بدین معنا که موضوع حد محارب آن‌گونه افسادی است در زمین که به صورت محاربه باشد؟ بر این اساس سه دیدگاه عمده در این رابطه وجود دارد که بعد از تعریفی مختصر از افساد فی الارض به منظور شناخت هرچه بیشتر آن، به بررسی این سه دیدگاه و دلایل هر یک پرداخته می‌شود.

۱- تعریف افساد فی الارض

فساد چنانچه در لسان العرب آمده، ضد صلاح است. راغب در المفردات در تعریف فساد می-نویسد: «فساد بیرون رفتن چیزی از حد اعتدال است، خواه زیاد باشد، خواه کم باشد و صلاح ضد آن است» (راغب اصفهانی، ۱۹۹۰م، ۶۳۶). در قرآن کریم نیز واژه «فسد» با توجه به روایات و شأن نزول آیات، بر شش وجه (قرشی، ۱۳۸۴ش، ۱۷۵/۵) آمده است:

الف) نافرمانی؛ در آیه ۱۱۰ سوره بقره، خداوند خطاب به منافقان می‌فرماید: «إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ»؛ «وقتی به آنها گفته می‌شود نافرمانی خدا و رسولش را نکنید، می‌گویند همانا ما قصد اصلاح داریم».

ب) خون‌ریزی و آدم‌کشی؛ در آیه ۴ سوره اسراء می‌فرماید: «لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ»؛ «بنی‌اسرائیل دوبار در روی زمین خون‌ریزی و آدم‌کشی می‌کنند».

ج) کمی باران و کمبود غلات؛ در آیه ۴۱ سوره روم آمده است: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...»؛ «کمی باران و کمبود غلات به سبب کردار زشتشان در صحنه گیتی پدید آمد».

د) کشتار؛ در آیه ۱۲۷ سوره اعراف از قول جمعی از سران قوم، خطاب به فرعون آمده است: «تَأَذَّرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»؛ «آیا تو (فرعون) موسی و پیروانش را رها می‌کنی تا در زمین دست به کشتار بزنند؟». فرعون نیز خطاب به درباریانش می‌گوید: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ»؛ «می‌ترسم اگر موسی را زنده گذاریم آیین شما را دگرگون سازد یا در روی زمین کشتار به راه بیندازد».

ه) ایجاد خرابی به ظلم و تعدی؛ در آیه ۳۴ سوره نمل از قول ملکه سبأ چنین اظهار گردیده است: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا»؛ «وقتی پادشاهان به سرزمینی وارد شوند، آن را با ظلم و تعدی به خرابی می‌کشاند».

و) جادوگری و سحر؛ در آیه ۸۱ سوره یونس می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُصَلِّحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ»؛ «خداوند عمل جادوگران و ساحران را به نتیجه نمی‌رساند».

شیخ طوسی در تفسیر آیه ۵۶ سوره اعراف می‌گوید: «مراد از فساد در زمین، اضرار و زیان رساندن به مردم است و برخی منظور از آن را کشتار مؤمنان و ظلم به آنها می‌دانند، چنان که به معصیت و گناهکاری هم تفسیر شده است» (طوسی، بی‌تا، ۴۵۶/۲). به طور کلی کلمه فساد و مشتقات آن ۵۰ بار در قرآن کریم به کار رفته که هریک دارای مصادیق خاصی است. از نظر مبنایی هر گناه و معصیت، نوعی فساد و نتیجه آن افساد فی الارض است.

جامع معانی فساد، همان خروج از اعتدال و برهم ریختن نظم هرچیز است. اما ارتکاب آن دسته از معاصی و گناهان که برای آنها کیفر ثابت حد پیش‌بینی شده، از شمول عنوان افساد فی الارض خارج گردیده است. هرچند مفسد فی الارض کسی است که شیئی را از حالت سلامت و صلاح بیرون می‌برد، ولی منظور از افساد فی الارض - به عنوان یک گناه مستوجب حد قتل مذکور در آیه ۳۲ مائده - هر گناهی است که منجر به نابودی حرث و نسل می‌شود و مرتکب آن حتی بدون اینکه دست به اسلحه ببرد، قصد برهم زدن اعتدال جامعه را دارد.

بنابراین می‌توان گفت اقداماتی مانند تشکیل باندهای فحشا و منکرات، قاچاق مواد مخدر، خانه‌های هرزگی و بی‌عفتی و امثال اینها که منجر به خروج بخشی از جامعه از حالت اعتدال می‌گردد، از مصادیق افساد فی الارض است، حتی اگر با به کار بردن سلاح و به قصد ایجاد خوف و رعب و وحشت در مردم انجام نشده باشد (محمدی گیلانی، ۱۳۶۱ق، ۲۲۹). با توجه به این مباحث می‌توان افساد فی الارض را این‌گونه تعریف نمود: «اقدام به عملی که موجب نابودی انسانها و یا اموال مردم یا غارت آنها، ایجاد فتنه و آشوب در میان افراد، و گسترش فساد و انحراف اخلاقی عده‌ای از مردم به هر نحوی گردد».

۲- ارتباط محاربه با افساد فی الارض

در پاسخ به سؤالاتی که در ابتدای این بخش ذکر شد، می‌توان سه احتمال را در نظر گرفت که فقها در آنها اختلاف دارند:

الف) احتمال نخست آن است که برای حد محاربه در آیه شریفه دو موضوع مستقل در نظر گرفته شود: یکی عنوان «محارب» و دیگری عنوان «مفسد فی الارض». باید گفت این احتمال نادرست است؛ زیرا همان‌گونه که ظاهر آیه شریفه و روایات بیان می‌دارند، عقوبات چهارگانه در خصوص یک موضوع است و دلیلی مبنی بر اینکه اینها در رابطه با دو موضوع مستقل است، وجود ندارد.

ب) احتمال دیگری که برخی مطرح نموده‌اند، این است که هر دو عنوان مذکور باهم موضوع آیه محاربه هستند؛ یعنی موضوع آیه، یک عمل است که مصداق هر دو عنوان مذکور است. به عبارتی دیگر، «سعی در ایجاد فساد در زمین» قید است برای عمل محاربه نه شخص محارب، و «محاربه» نیز قید است برای عمل افساد در زمین نه شخص مفسد. بنابراین همان‌گونه که در آیه، دو فاعل مستقل وجود ندارد، دو فعل مستقل نیز وجود ندارد، بلکه یک فعل هست با این صفت که هم‌زمان هم محاربه است و هم سعی در ایجاد فساد در زمین. برای این مطلب این‌گونه دلیل آورده‌اند که جمله دوم آیه یعنی «وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» به معنای «يَبْعُونَ وَ يَطْلُبُونَ وَ يَسْتَهْدِفُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» است (یعنی کسانی که فساد در زمین را می‌خواهند و می‌طلبند و هدف قرار می‌دهند)، بر این اساس جمله مذکور ناظر به نیت و قصد محاربه است، نه افزودن عمل دیگری به محاربه (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۶ش).

ج) احتمال دیگر آن است که فقط یکی از دو عنوان مذکور، تمام موضوع حکم بوده و عنوان دیگر از مصادیق آن موضوع باشد. به این بیان که در آیه محاربه، موضوع عبارت است از «افساد فی الارض» و محاربه را به جهت زمینه‌سازی و تمهید برای بیان موضوع، یکی از مصادیق افساد فی الارض قرار داده‌اند و این معنا را یکی از دلایل تعمیم حدّ محارب به مفسد فی الارض شمرده‌اند. دیگر اینکه گفته شده موضوع آیه، افساد در زمین است به دلیل آنکه جمله دوم «وَ يَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» در حکم تعلیل برای جمله اول «الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» است و حکم همواره بر مدار علت می‌چرخد (همان، ۱۱-۱۲/۱۹۱).

احتمالات سه‌گانه فوق را می‌توان این‌گونه تحلیل کرد که احتمال اول بنا بر دلایلی که در بالا ذکر شد، نادرست است و خیلی مورد بحث و نظر فقها و صاحب‌نظران نیست. بین دو احتمال دیگر نیز می‌توان جمع نمود، به این بیان که میان «محاربه» و «افساد فی الارض» رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است، همان‌گونه که در احتمال دوم گفته شد، بدین معنا که «افساد فی الارض» عام و «محاربه» از مصادیق آن است. فقهای متقدم و متأخر نیز با توجه به روایات متعدد، مصادیق دیگری هم برای عنوان افساد فی الارض ذکر نموده‌اند. از جمله: آدم‌ربایی، افراط در کشتن اهل ذمه، کفن دزدی، آتش زدن منزل دیگری و محتال و مبنج و جرایم دیگری که متأسفانه در عصر حاضر وجود دارد، از جمله: ترویج باطل، توزیع مواد مخدر، اشاعه فحشا و بی‌عفتی و ... که هر یک از اینها می‌توانند از مصادیق افساد فی الارض باشند.

از طرف دیگر هم می‌توان گفت علاوه بر رابطه فوق میان دو عنوان مذکور در آیه شریفه، قصد افساد نیز برای محاربه شرط است، همچنان که امام خمینی (ره) در تعریف محاربه، آن را شرط می‌داند و می‌گوید: «محارب کسی است که برای ترساندن مردم، سلاح خود را برکشد و از غلاف بیرون آورد یا آماده تیراندازی سازد، و قصد افساد فی الارض کند» (خمینی، ۱۳۷۴ ش، ۲/۴۳۹). در جای دیگر استفتایی که از ایشان شده، مؤید آن است که در مواردی امکان تحقق افساد فی الارض، صرف نظر از اینکه فرد محارب باشد یا نه، وجود دارد. اگر در تعاریف سایر فقها و روایات مسئله دقت کنیم، به این نکته بیشتر بی‌می‌بریم.

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ ش، در ماده ۱۸۳ بدون آنکه افساد فی الارض را به طور مستقل تعریف کند، آن را در کنار محاربه قرار داده و چنین مقرر می‌داشت: «هرکس برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد، محارب و مفسد فی الارض می‌باشد...». به همین دلیل با توجه به وسعت معنای موضوع در زمان حاضر، تعیین مصادیق آن در عمل مشکل بوده و منشأ اختلاف نظر و رویه در دادگاهها گردیده بود. اما خوشبختانه در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ ش، این ایراد برطرف شده و در ماده ۲۸۶ افساد فی الارض جدای از محاربه تعریف شده است: «هرکس به طور گسترده، مرتکب جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد،

جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور، نشر اکاذیب، اختلال در نظام اقتصادی کشور، احراق و تخریب، پخش مواد سمی و میکروبی و خطرناک یا دایر کردن مراکز فساد و فحشا یا معاونت در آنها گردد، به گونه‌ای که موجب اختلال شدید در نظم عمومی کشور، ناامنی یا ورود خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی، یا سبب اشاعه فساد و فحشا در حد وسیع گردد، مفسد فی الارض محسوب و به اعدام محکوم می‌گردد.»

این ماده صرف‌نظر از پاره‌ای ملاحظات که مجال طرح آن نیست، نشان می‌دهد قانون‌گذار پس از حدود ۳۰ سال تمایل به جداسازی مفهوم محاربه از افساد فی الارض پیدا کرده است.

مقایسه محاربه با بغی (قیام مسلحانه علیه حکومت اسلامی)

بغی یا قیام مسلحانه در برابر حکومت اسلامی و یا امام عادل، از مصادیق بارز محاربه است که به دلیل روایات وارده در خصوص آن، به طور مستقل مورد بحث علما و فقها قرار گرفته است. برخی از فقهای امامیه همچون تعدادی از فقهای اهل سنت، آن را با محاربه به یک معنا گرفته‌اند. در این بخش به بررسی آنها پرداخته می‌شود.

قبل از بررسی رابطه محاربه با بغی، لازم است از نظر فقهی و منابع شرعی به خصوص کتاب و سنت، به بررسی مسئله بغی و جرم بودن آن از نظر شارع مقدس پرداخته و به عقاید علما و فقها در این زمینه اشاره شود.

۱- تعریف بغی

بغی در لغت به معنی اراده و قصد تجاوز و طلب آمده است، چنان که راغب می‌گوید: «بغی به معنای تجاوز کردن از حد اعتدال و میانه‌روی است و به معنای تکبر هم آمده است. از جمله در آیه «يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ» (یونس، ۲۳)، در مورد ستمکاران و تجاوزکاران آمده است که می‌فرماید: در روی زمین به ناحق تکبر می‌کنند» (راغب اصفهانی، ۱۹۹۰م، ۵۳).

در عرف فقها در باب جهاد، بغی یعنی تمرد و خروج از اطاعت امام عادل و قیام مسلحانه در مقابل وی و با حکومت اسلامی، و باغی و خارجی به معنای متجاوز و متمرّد در مقابل ولی امر مسلمانان و امام عادل است، به کمک سلاح و آلت قتاله، و بغات و خوارج به جمع گروه آنها اطلاق می‌شود و مراد از امام عادل، اعم از امام معصوم(ع) و نایب خاص یا عام او است (محمّدی گیلانی، ۱۳۶۱ق، ۲۴۱ و ۲۴۲).

در قرآن کریم نیز آیه ۹ سوره حجرات به مفهوم بغی اشاره دارد و حکم آن را بیان می‌دارد که می‌فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ تِ قَاتِلُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ «و اگر دو طایفه از مؤمنان باهم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طایفه‌ای] که تعدی می‌کند، بجنگید، تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می‌دارد».

در این آیه بغی به معنای ستمگری، تعدی و سرکشی آمده و حکم آیه مربوط است به تکلیف مسلمانان در مبارزه با گروه سرکشی که با تجاوز از حدود خود به گروه دیگر تعرض کرده است. نمونه‌های تاریخی بغی فراوان است، از جمله خروج خوارج نهروان علیه حکومت حقه امیرالمؤمنین علی(ع) و لشکرکشی معاویه علیه حکومت حضرت(ع) و

همان‌طور که در آیه بیان شده، قبل از وجوب قتال، وجوب دعوت گروه باغی به صلح و آشتی است. چنان که حضرت امیر(ع) در هریک از جهادهای سه‌گانه زمان حکومتش، در آغاز، بسیار کوشید تا اهل بغی را از انحرافشان بازدارد و آنان را به سوی صلح و صفا بیاورد، از این رو خود شخصاً با هریک از سران آنها به مذاکره پرداخته و پیامهایی برای آنها فرستاد، به عنوان نمونه هنگامی که در جنگ جمل، با سپاه دشمن روبه‌رو شد، از صبح تا ظهر آنها را به حق دعوت نمود و سوگند داد که دست از ستیز بردارند و به صلح گرایند. سپس قرآن را در دست گرفت و فرمود: کیست برود این آیه را بر اینها تلاوت کند؟ «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...»

(حجرات، ۹). جوانمردی از یاران امام(ع)، به نام مسلم مجاشمی داوطلب شد. امام فرمود: دست چپ و راست تو را جدا کرده و تو را خواهند کشت. مسلم گفت: اینها در راه خدا چیزی نیست و قرآن را گرفت و به سوی سپاه دشمن رفت و آنها را به سوی خدا دعوت کرد. دست راستش را قطع کردند، قرآن را به دست چپش گرفت، دست چپش را هم قطع کردند، قرآن را به دندان گرفت و به دعوت خدا ادامه داد تا شهید شد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۵۴۱/۴).

نکته‌ای که باید بدان اشاره کرد این است که اگرچه در آیه کریمه، بغی بر امام ذکر نشده بلکه صریح آیه دلالت بر بغی طایفه‌ای از اهل ایمان بر طایفه دیگر از اهل ملتش دارد، لیکن باید گفت: وقتی که قتال با چنین اهل بغی واجب باشد، قتال با اهل بغی بر امام نیز به طور قطع و یقین واجب‌تر و لازم‌تر است.

۱-۱- تعریف فقهای امامیه

محقق حلی در قواعد می‌گوید: «هرکس بر امام عادل خروج کند، او باغی است و قتال با او واجب می‌شود، بر هرکسی که شخص امام یا نایب خاص و یا عامش، او را دعوت به قتال با وی کنند» (محقق حلی، ۱۴۰۳ق، ۲/۲۵۷ و ۲۵۶). عبارت کتاب «تحریر الاحکام» ایشان نیز نزدیک به این مضمون است.

شهید ثانی در شرح لمعه در تعریف بغی می‌گوید: «هرکس بر امام معصوم(ع) خروج کند، باغی است، خواه یک نفر باشد مانند ابن ملجم لعنه الله و خواه گروهی از افراد مانند اهل جمل و صفین» (شهید ثانی، ۱۴۰۳ق، ۲/۴۰۷). از ظاهر کلام شهید ثانی، شاید این‌گونه فهمیده شود که بغی مخالفت با امام معصوم است و بنابراین خروج بر غیر معصوم از جمله ولی امر - حتی اگر عادل باشد - از حکم موضوع خارج است. ولی همان‌گونه که گفته شد، محقق حلی قتال با نایب عام و خاص امام(ع) را هم مصداق بغی می‌داند.

بر این اساس مخالفت و قتال با حکومت مشروع و حاکم آن هم مصداق بغی می‌باشد. علاوه بر این روایاتی هم که در این رابطه وارد شده نیز مؤید این مطلب می‌باشد، از جمله این روایت که

امام صادق(ع) از پدر بزرگوارش و ایشان از امام علی(ع) نقل می‌کند که وقتی آن حضرت از جنگ نهروان فارغ شد، فرمود: «پس از من کسی با این چنین افراد و گروه مسلمان نمازخوان متجاوز جنگ نمی‌کند، مگر اینکه خودش از آنها شایسته‌تر باشد» (طوسی، ۱۴۰۶ق، ۱۴۴/۶). در روایتی دیگر امام صادق(ع) می‌فرماید: «در جنگ علی(ع) با اهل قبله یک برکتی بود که ایشان اگر با آنها نمی‌جنگید، پس از وی هیچ‌کس نمی‌دانست در برابر مسلمانان نمازگزار متجاوز چه باید کرد» (همان).

این دو روایت و روایات دیگری که در این باب آمده و مجال پرداختن به آنها نیست، هر یک تکلیف جهاد با بغات را به زمان بعد از معصوم(ع) تسری داده و آن را مقید به حضور معصوم نکرده‌اند و در حقیقت در پی بیان یک حکم کلی برآمده‌اند که هرگاه گروه ظالمی از مسلمانان در برابر حاکم و رهبر عادل جامعه اسلامی قیام کرد، باغی است و باید با آن مبارزه کرد. این مطلب را بسیاری از فقها تأیید و بر آن تأکید نموده‌اند، همچون صاحب جواهر (نجفی، ۱۳۷۴ش، ۳۲۳/۲۱)، محقق کرکی (محقق کرکی، ۱۹۹۱م، ۴۸۲)، امام خمینی(ره) (خمینی، ۱۳۷۴ش، ۴۵۵/۲) و ...

۱-۲- تعریف فقهای اهل سنت

فقهای اهل سنت هم در تعریف بغی و قیام مسلحانه علیه حکومت اسلامی، اختلاف چندانی با فقهای امامیه ندارند، اما از آنجا که به عدم شرط عدالت در امام و رهبر مسلمانان معتقدند، بغی را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «هرگاه مسلمانان بر پیشوایی و رهبری کسی اتفاق کردند، هرکس از اطاعت او خارج شود و خواهان مقام امامت او باشد، با او به سهل‌ترین صورت بجنگید و او را دفع کنید» (ابن‌قدامه، ۱۴۰۴ق، ۵۲۵/۷).

در جای دیگر از قول فقهای اهل سنت این‌گونه آمده است: «بغات گروهی هستند که با توجیهی به ظاهر مقبول، علیه امام قیام می‌کنند و دارای قدرت و نیرو هستند. به عبارت دیگر، بغات گروهی از مسلمانان هستند که با امام اعظم خود یا نایب او به یکی از دو دلیل زیر مخالفت می‌کنند: یا مخالفت آنها نتیجه آن است که از اجرای حقی که بر عهده آنها است، مثل زکات، سرپیچی

می‌کنند یا نسبت به پذیرش یکی از احکام شریعت که علیه آنها صادر شده است، امتناع می‌ورزند، خواه حق‌الله باشد، خواه حق‌الناس» (عوده، ۱۴۱۲ق، ۱/۱۳۷).

۱-۳- تعریف حقوق ایران

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ش بغی را به عنوان مصداقی از محاربه مطرح نموده و به طور مستقل اسمی از بغی نیاورده بود. حال آنکه با توجه به مبانی فقهی‌ای که مطرح شد، میان این دو تفاوتی وجود دارد.

در ماده ۱۸۶ آمده بود: «هر گروه یا جمعیت متشکل که در برابر حکومت اسلامی قیام مسلحانه کند، مادام که مرکزیت آن باقی است، تمام اعضا و هواداران آن، که موضع آن گروه یا جمعیت یا سازمان را می‌دانند و به نحوی که در پیشبرد اهداف آن فعالیت و تلاش مؤثر دارند، محارب هستند، اگرچه در شاخه نظامی شرکت نداشته باشند...».

ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ش این تقیصه را برطرف کرده و البته در تعریفی که از جهاتی دیگر قابل مناقشه است، بغی را مستقل از محاربه دانسته است: «گروهی که در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران قیام مسلحانه کند، باغی محسوب می‌شود و در صورت استفاده از سلاح، اعضای آن به مجازات اعدام محکوم می‌گردند».

۲- مهم‌ترین وجوه افتراق محاربه و بغی

با توجه به مباحثی که گذشت، بین محاربه و بغی تفاوتی وجود دارد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) محاربه عبارت است از به کار بردن سلاح برای ترساندن مردم و سلب امنیت عمومی، در حالی که بغی یعنی قیام علیه امام عادل و اقدام برای براندازی حکومت اسلامی و نیازی نیست که مرتکب، قصد ارباب و به وحشت انداختن مردم را داشته باشد.

ب) در محاربه فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان نیست، اما مطابق تعریف بیشتر فقها، باغی منکر احکام اسلام نیست، بلکه مسلمانی است که حاکم اسلامی را براساس شبهه‌ای که در ذهنش ایجاد شده و فکر می‌کند از مسیر حق خارج شده، قبول ندارد، در حالی که محارب با مردم طرف است و هدفش ترساندن آنها است، نه براندازی حکومت.

ج) از نظر مجازات، محاربه مستوجب یکی از انواع چهارگانه حدود مذکور در آیه ۳۳ مائده است، اما برای باغی حد تعیین نگردیده و فقط در کتاب جهاد دستور قتال و مبارزه با آنها داده شده است.

د) از نظر ماهیت جرم نیز به نظر غالب حقوق‌دانان مسلمان، بغی از مصادیق جرم سیاسی است، در حالی که محاربه از جرایم علیه امنیت داخلی است و لزوماً خصیصه سیاسی ندارد (مرعشی، ۱۳۷۳ش، ۶۱-۶۴).

با توجه به تعاریف و ویژگیهای فوق، باید گفت: نسبت محاربه با بغی، نسبت عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی گاه یک بغی محاربه هم محسوب می‌شود، اما هر محاربه‌ای بغی نیست. همچنان که این دو مفهوم مصداق مشترک هم دارند.

مقایسه محاربه با راهزنی (قطع طریق)

در خصوص ارتباط محاربه با قطع طریق، نظر فقهای اهل سنت با امامیه متفاوت است که در این بخش سعی شده است تا ضمن نقل نظرات، به تحلیل آن هم پرداخته شود.

۱- نظر فقهای امامیه

شیخ طوسی در کتاب خلاف تحت عنوان «کتاب قطع الطريق» آورده است: «محاربانی که خداوند در آیه محاربه ذکر کرده است، همان قطع الطريق هستند که سلاح می‌کشند و راهها را ناامن کرده و رهگذران را می‌ترسانند. ابن عباس و گروهی از فقها همین را گفته‌اند. گروهی هم گفته‌اند: محاربان مورد نظر آیه، اهل ذمه‌ای هستند که پیمان ذمه را شکسته و به دارالحرب پیوسته و با

مسلمانان به جنگ برخاستند. ابن عمر گفته است مراد آیه، مرتدها هستند. دلیل ما اجماع شیعه و اخبار ایشان و نیز آیه «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ...» (مائده، ۳۴) است. این آیه می‌گوید در صورتی که محاربان قبل از دستگیر شدن توبه کنند، مجازات مذکور از آنها برداشته می‌شود. اگر مراد آیه از محاربان، اهل ذمه و یا مرتدها باشند، توبه اینان قبل از دستگیر شدن و بعد از آن یکسان است و مجازات را از ایشان ساقط نمی‌کند. از آنجا که این آیه فقط توبه محاربان قبل از دستگیری را ذکر کرده و حکم جداگانه‌ای برای آن آورده است، بر نظر ما دلالت دارد» (طوسی، ۱۳۸۱ق، ۲۰۹/۳).

ظاهر سخن شیخ طوسی در آغاز این مسئله، آن است که آیه اختصاص دارد به قطاع الطریق و این همان نظر فقهای اهل سنت است. از این رو ممکن است تصور شود که سخن شیخ در اینجا، برخلاف نظر او در مبسوط است؛ زیرا او در مبسوط، محارب را اعم از قطاع الطریق می‌داند. اما چنین تصویری نادرست است؛ زیرا شیخ در صدر این مسئله می‌خواهد سخن کسانی را نفی کند که مراد آیه را اهل ذمه و مرتدها می‌دانند و اینکه عنوان قطاع الطریق را به کار برده است، از آن رو است که این عنوان از مصادیق معروف و معهود معنای محارب است و آن را برای نفی عناوینی مثل اهل ذمه و مرتدها به کار گرفته است، ولی مقصود او از قطاع الطریق معنای گسترده‌تری است و بر همین اساس، قطاع الطریق را به «کسانی که سلاح کشیده و مردم را می‌ترسانند»، تفسیر کرده و آن را مقید به قطع طریق و راهزنی نکرده است.

شیخ در این مسئله به اصل معنای محارب نظر دارد و می‌خواهد مراد آیه را در قبال دو قول دیگری که می‌گویند مراد از محارب در آیه، اهل ذمه یا اهل ارتداد هستند، بیان کند، اما تعریف دقیق قطاع الطریق و اینکه آیا قطاع الطریق فقط کسانی هستند که سلاح کشیده و مردم را می‌ترسانند تا راهزنی کنند، یا معنایی اعم از این دارد، مطالب تفصیلی هستند که شیخ در مسائل بعدی به آن می‌پردازد. او در مسئله هشتم می‌گوید: «حکم قطاع الطریق در شهر و در بیابان یکسان است. چه اینکه آنها قریه‌ای را محاصره یا تصرف کرده و ساکنانش را مغلوب کنند و چه اینکه با شهر کوچکی همین کار را کنند و چه اینکه در اطراف یک شهر دست به چنین کاری بزنند

و چه اینکه تعدادشان بسیار باشد و بتوانند شهر بزرگی را محاصره کرده و بر آن مسلط شوند، در همه این موارد حکم آنها یکسان است. تبهکاران داخل یک شهر نیز اگر بر ساکنان شهر مسلط شده و اموال آنها را بگیرند به گونه‌ای که مردم هیچ پناهی و فریادرسی نداشته باشند، حکم آنها با حکم قطاع الطریق یکی است، شافعی و ابویوسف هم همین نظر را دارند. اما مالک می‌گوید: قطاع الطریق کسانی هستند که سه میل بیرون از شهر باشند. اگر فاصله آنها تا شهر از این مقدار کمتر باشد، قطاع الطریق به شمار نمی‌آیند. ابوحنیفه و محمد می‌گویند: اگر تبهکاران، داخل شهر یا نزدیک شهر باشند مانند فاصله میان حیره و کوفه یا میان دو قریه، قطاع الطریق نیستند. دلیل ما، اجماع شیعه و اخبار ایشان و نیز آیه کریمه «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...» (مائده، ۳۳) است. آیه، در شهر بودن یا بیرون از شهر بودن را از هم جدا نکرده است» (طوسی، ۱۳۸۱ق، ۲۱۲/۳).

بدین ترتیب روشن می‌شود که از این نظر، سخن شیخ در خلاف و مبسوط یکی است. او در تفسیر تبیان، ذیل آیه محاربه می‌گوید: «نزد ما محارب کسی است که سلاح بکشد و راه را ناامن کند، چه در شهر و چه در خارج از شهر، بر این اساس، دزد هم محارب است، چه در شهر و چه در غیر شهر باشد. اوزاعی نیز همین را می‌گوید... گروهی می‌گویند: محارب، آن راهزنی است که بیرون از شهر باشد، این سخن را که از عطا خراسانی روایت شده، ابوحنیفه و پیروانش نیز پذیرفتند. «يُحَارِبُونَ اللَّهَ...» یعنی کسانی که با اولیای خدا و با پیامبر او محاربه می‌کنند و می‌کوشند بر روی زمین فساد برپا کنند، همان‌گونه که گفتیم معنای محاربه عبارت است از شمشیر کشیدن و در راهها ایجاد ترس کردن، مجازات چنین کسانی به اندازه استحقاق آنان است» (طوسی، بی تا، ۵۰۴/۳).

سخن شیخ صریح است در اینکه محاربه در آیه مبارکه، اختصاص دارد به معنای سوم محاربه که همان سلاح کشیدن به قصد ترساندن مردم و سلب امنیت است. همچنین سخن او در هر سه کتاب (خلاف، مبسوط و تبیان)، صریح است در اینکه معنای محاربه اختصاص ندارد به کسانی که

این عمل را در بیرون از شهرها و برای راهزنی انجام می‌دهند، بلکه اعم است و شامل هرکسی که سلاح بکشد و مردم را بترساند می‌شود (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۶ش).
 شیخ طوسی در نهایت نیز می‌گوید: «محارب کسی است که از اهل ریه [از تبهکاران] باشد و سلاح بکشد، چه در شهر و چه در غیر شهر، چه در سرزمین شرک و چه در سرزمین اسلام، چه شب و چه روز. هرکس که در هر وقت و در هر جا چنین کاری انجام دهد، محارب است...» (طوسی، ۱۳۶۲ش، ۷۲۰).

۲- نظر فقهای اهل سنت

آن‌گونه که در تعاریف فقهای اهل سنت از محاربه ذکر شد، آنها محاربه را تحت عنوان راهزنی آورده و هردو را به یک معنا گرفته‌اند. حال آنکه این تخصیص زدن بدون دلیل آیه شریفه و منحصر دانستن معنای محاربه به راهزنی - هرچند که راهزنی از بارزترین مصادیق محاربه است - قابل قبول نیست. دلیل آن هم این است که در هیچ‌یک از منابع فقهی شیعه و سنی دلیلی که بتوان مفهوم آیه را تخصیص زد، وجود ندارد.
 بنابراین در میان فقهای اسلامی، فقهای اهل سنت از محاربه به قطع الطریق (راهزنی) تعبیر کرده‌اند. حال آنکه رابطه راهزنی با محاربه از نوع عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی محاربه عام و راهزنی خاص است.

مقایسه محاربه با سرقت

از نظر فقهای مذاهب اسلامی میان سرقت و محاربه نوعی رابطه وجود دارد که در این بخش به نقل نظرات و بررسی آنها پرداخته می‌شود:

۱- نظر فقهای امامیه

براساس نظر مشهور فقهای امامیه در تحقق محاربه، بردن مال غیر شرط نیست و محاربه بدون تعرض به اموال دیگران هم قابل تحقق است. اما این به این معنا نیست که از نظر فقهای امامیه هیچ‌گونه رابطه‌ای بین محاربه و سرقت وجود ندارد، بلکه آنها فقط شرط سرقت را در تحقق این جرم لازم نمی‌دانند، لیکن معتقدند برخی سرقتها در حکم محاربه هستند، همچون «لص» که در اینجا به بررسی آن پرداخته می‌شود:

در *جوهر الکلام* آمده است: «لص در لفظ مفرد با لام مکسور یا مضموم که جمع آن لصوص می‌شود، محارب است. در صورتی که معنای سابق (که در محاربه ذکر شد) نسبت به عمل آنها تحقق پیدا کند و در این مسئله اختلاف نظر نیست، بلکه ابن‌ادریس در کتاب *سائر ادعای اجماع فقهای امامیه را کرده است*» (نجفی، ۱۳۷۴ ش، ۵۸۲/۴۱).

در این مورد امام خمینی (ره) می‌گوید: «اگر عنوان محارب بر لص صدق کند، حکم او همان حکم محارب است که قبلاً گفتیم و گرنه احکامی دارد که در ذیل کتاب امر به معروف و نهی از منکر آمده است» (خمینی، ۱۳۷۴ ش، ۴۹۳/۲). آیت‌الله فاضل لنکرانی (ره) در شرح این مطلب *تحریر الوسيله* می‌گوید: «دلیل عدم انطباق عنوان محارب بر چنین مهاجمی آن است که سلاح وجود ندارد، در حالی که در محاربه کشیدن سلاح شرط است و اگر قائل به تعمیم آن به عصا و سنگ‌ریزه شویم، باز هم شامل اعمال زور و قدرت نمی‌شود» (فاضل لنکرانی، ۱۴۰۶ ق، ۵۰۹).

شهید ثانی در شرح عبارت شهید اول که گفته است: «اللص محارب» می‌نویسد: «به این معنا که در حکم محارب است، آن هم در اینکه قتال با او جایز است و اگر بدون قتل او دفعش ممکن نباشد، خونس هدر است، اما اگر برای حاکم امکان دستیابی به او وجود داشته باشد، حد محارب بر او جاری نمی‌شود و همانا اطلاق اسم محارب بر او به واسطه تبعیت از اطلاق نصوص است. البته اگر تظاهر کند (به طور علنی و قهری وارد منزل شود و قصد اخافه عمومی کند)، مطلقاً محارب است (خواه سرقت کند یا سرقت نکند). به همین دلیل شهید اول در کتاب *دروس محارب*

بودن لص را مقید به تظاهر و اقدام علنی کرده و این قول بهتری است» (شهید ثانی، ۱۴۰۳ق، ۳۰۲/۹ و ۳۰۳).

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت: رابطه محاربه و سرقت، از نوع عموم و خصوص من وجه است. بدین معنا که هر سرقتی در حکم محاربه نیست، بلکه برخی سرقتها هستند که در صورت اجتماع شروط، در حکم محاربه‌اند.

۲- نظر فقهای اهل سنت

فقهای اهل سنت، قصد اخذ مال را در راهزنی (محاربه) شرط می‌دانند و حتی برخی از آنها به «سرقت کبری» (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ۱۲۸/۶) تعبیر نموده‌اند.

لازم به ذکر است که از نظر فقهای اهل سنت، اطلاق سرقت بر محاربه بر طریق مجاز است و مانند راهزنی، مطلقاً معنای آن را بر محاربه حمل نکرده‌اند؛ زیرا حقیقت سرقت در ربودن مال به طور مخفیانه است، در حالی که در راهزنی، عمل به صورت آشکار واقع می‌شود. در عین حال در راهزنی به نحوی خفا وجود دارد و آن اختفای راهزن از امام یا کسی است که حافظ امنیت است و بنابراین اطلاق سرقت بر راهزنی جز با افزودن قیودی درست نیست؛ زیرا اگر گفته شود سرقت، از این لفظ مفهوم راهزنی فهمیده نمی‌شود و حتماً باید قیودی همراه آن باشد که لزوم وجود قید، از علائم استعمال مجازی اصطلاح است (ابن‌همام، بی‌تا، ۲۶۸/۴).

عبدالقادر عوده در مقایسه سرقت و محاربه می‌گوید: «سرقت اخذ مال است به طور مخفیانه، اما محاربه اقدام برای اخذ مال است، بر سبیل مغالبه و قهر و غلبه. پس رکن اساسی سرقت اخذ مال است و رکن اساسی حراجه، اقدام برای اخذ مال، خواه مالی را ببرد، خواه نبرد. در سرقت شرط است که اخذ مال به صورت پنهانی باشد، اما محاربه در این حالات هم تحقق پیدا می‌کند: ۱. وقتی که اقدام به طور قهر و غلبه برای اخذ مال صورت گیرد و موجب خوف شود، هرچند مالی اخذ نگردد و کسی کشته نشود ۲. وقتی که اقدام به طور قهر و غلبه برای اخذ مال واقع شود و مالی اخذ شود، ولی کسی کشته نشود ۳. وقتی اقدام به طور قهر و غلبه برای اخذ مال صورت گیرد و

کسی کشته شود، اما مالی اخذ نگردد ۴. وقتی اقدام به طور قهر و غلبه برای اخذ مال واقع گردد و هم کسی کشته شود و هم مالی برده شود.

اگر اقدام به قصد اخذ مال بر سبیل مغالبه تحقق یابد، اما ایجاد خوف در راه نکند و مالی هم اخذ نگردد و کسی هم کشته نشود، فاعل محارب نیست، بلکه عملش معصیت و قابل تعزیر است. اقدام به غیر قصد بردن مال محاربه نیست ولو منجر به جرح و قتل شود و اقدام برای اخذ مال بر غیر سبیل مغالبه نیز محاربه نیست، بلکه اختلاس است» (عوده، ۱۴۱۲ق، ۶۳۸/۲ و ۶۳۹؛ ابن حزم، بی تا، ۱۳/۱۵۲).

نتیجه

میان «محاربه» و «افساد فی الارض» رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است. بدین معنا که «افساد فی الارض» عام است و «محاربه» از مصادیق افساد می باشد. همچنان که فقهای متقدم و متأخر با توجه به روایات متعدد، مصادیق دیگری هم برای عنوان افساد فی الارض ذکر نموده اند، از جمله: آدم ربایی، افراط در کشتن اهل ذمه، کفن دزدی، آتش زدن منزل دیگری و جرایم دیگری که در عصر حاضر وجود دارد، از جمله: ترویج باطل، توزیع مواد مخدر، اشاعه فحشا و بی عفتی و ... که هر یک از اینها می توانند تحت شرایطی از مصادیق افساد فی الارض باشند. رابطه میان «محاربه» و «راهزنی» هم از همین نوع است اما برعکس؛ بدین معنی که راهزنی خاص مطلق و محاربه عام مطلق می باشد. رابطه میان «محاربه» و «بغی» نیز از نوع عموم و خصوص من وجه است؛ زیرا این دو مفهوم علاوه بر داشتن مصادیق مشترک، مصادیق مخصوص به خود نیز دارند. همچنین رابطه میان «محاربه» و «سرقت» از نوع عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی اینکه گاهی اوقات در محاربه سرقت هم صورت می گیرد و برخی سرقتها نیز ممکن است توأم با محاربه باشد که توضیح آن گذشت.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن حزم، ابو محمد احمد، المحلی، بیروت، دارالآفاق الجديدة، بی تا.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المغنی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ق.
- ابن همام، کمال الدین محمد بن عبدالواحد، شرح فتح القدير، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، قم، دارالعلم، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۹۰م.
- زحیلی، وهبه، الفقه الاسلامی وادلتہ، دمشق، دارالفکر، ۱۴۱۸ق.
- شهید ثانی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- همو، الخلاف فی الفقه، تهران، انتشارات تابان، ۱۳۸۱ق.
- همو، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ترجمه محمدباقر سبزواری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲ش.
- همو، تهذیب الاحکام، تحقیق: حسن موسوی خراسانی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۶ق.
- عوده، عبدالقادر، التشریح الجنائی الاسلامی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۲ق.
- فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة (کتاب الحدود)، قم، المطبعة العلمية، ۱۴۰۶ق.
- قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲ش.
- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۴ش.
- محقق حلی، ابوالقاسم، شرایع الاسلام، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ق.
- محقق کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد، بیروت، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۹۹۱م.
- محمدی گیلانی، محمد، حقوق کیفری در اسلام، قم، انتشارات المهدی، ۱۳۶۱ق.
- مرعشی، محمدحسن، دیدگاههای نو در حقوق کیفری اسلام، تهران، نشر میزان، ۱۳۷۳ش.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.
- هاشمی شاهرودی، محمود، «محارب کیست؟ و محاربه چیست؟»، فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت (ع)، قم، دائرة المعارف فقه اسلامی، شماره های ۱۱، ۱۲ و ۱۳، ۱۳۷۶ش.